

یادداشت

نامرئی شدن امر اجتماعی در روایت‌های اقتصادی جنگ



جعفر احمدی

جنگ پیش از آنکه در ارقام و آمار رسمی خود را آشکار کند، بافت پیچیده و درهم‌تنیده جامعه را از درون می‌فرساید و رشته‌های نامرئی همبستگی انسانی را سست می‌کند. با این حال، در تحلیل‌های پس از جنگ، بخش عمده توجه و انرژی تحلیلگران معطوف به شاخص‌های کمی و ملموسی چون تورم، نرخ ارز و کسری بودجه می‌شود و کمتر کسی به سراغ دگرگونی مناسبات روزمره، فروپاشی اعتماد میان شهروندان، تنش‌های فرساینده در خانواده‌ها و افول تدریجی سرمایه اجتماعی می‌رود. این به معنای آن نیست که باید میان تبعات اقتصادی و اجتماعی داوری کمی و سلسله‌مراتبی برقرار کرد، زیرا چنین داوری‌ای ناگزیر دو حوزه متفاوت را در مقیاسی می‌سجد که اساسا وجود خارجی ندارد و ماهیت کیفی یکی را با منطق کمی دیگری می‌آمیزد. بنابراین مسئله واقعی و بنیادین در این میان، عدم تقارنی است که در دیده‌شدن رخ می‌دهد. پرسشی که باید به آن پاسخ داد، این است که چرا در شرایط جنگ آنچه اقتصادی است در همان لحظه وقوع به‌روشنی دیده و ثبت می‌شود، اما آنچه اجتماعی است یا به‌کلی از میدان دید پنهان می‌ماند یا زیر نامی دیگر خوانده و فهمیده می‌شود؟ این پرسش، خود نیازمند بازنگری در سازوکارهای شناختی، زبانی و نهادی ما در مشاهده و روایت پیامدهای جنگ است.

در پاسخ به این پرسش، نخست باید پیش‌فرض «اقتصاد و جامعه به عنوان دو قلمرو جدا» را کنار گذاشت، زیرا همین پیش‌فرض، اقتصاد را رقیب اجتماع می‌کند. همچنان که پولانی در «دگرگونی بزرگ» نشان می‌دهد اقتصاد جداافتاده ادعایی نادرست است؛ بازار خودش نهادی اجتماعی و در مناسبات اجتماعی تنیده شده است. گرانووتر از پولانی هم یا پیش‌تر می‌گارد و با مفهوم «تبدیکی» این ادعا را مطرح می‌کند که حتی در بحران‌های اقتصادی نیز سازوکارهای اجتماعی تعیین‌کننده‌اند. پس اقتصاد رقیب اجتماع نیست، بلکه یکی از راه‌های خواندن آن است.

جنگ در تجربه اجتماعی ما فقط در میدان‌های نظامی یا در لحظه رویارویی آشکار نمی‌شود؛ گاه بی‌صدا در شاخص‌های اقتصادی حضور می‌یابد که در گزارش‌ها به‌صورت اعدادی خنثی ثبت می‌شوند، اما در زندگی روزمره معنایی عمیقا اجتماعی دارند. جهش نرخ ارز صرفا افزایش بهای پول خارجی نیست، بلکه می‌تواند اعتماد عمومی به آینده را فرسوده، تصمیم‌های خانوارها را دگرگون و روابط اقتصادی و عاطفی میان افراد را زیر فشار بی‌ثباتی بازآرایی کند. فرار مغرزا نیز هرچند با سنجه‌هایی چون مهاجرت نیروی متخصص توصیف می‌شود، در سطحی ژرف‌تر از کاهش سرمایه انسانی، گسست پیوندهای حرفه‌ای و تضعیف امید برای ساختن آینده‌ای مشترک خبر می‌دهد. گرانی معیشت در زبان رسمی «تورم» نام می‌گیرد، افزون بر کاهش قدرت خرید، می‌تواند تنش‌های درون خانواده را افزایش دهد، اولویت‌ها را مصلحت‌ها تغییر و دسترسی به تجربه‌ها و کالاهای فرهنگی را محدود کند. بیکاری نیز فقط فاصله‌ای میان فرد و شغل نیست، بلکه ممکن است شبکه‌های ارتباطی او را سست کند، احساس تعلق را کاهش دهد و هویت حرفه‌ای و منزلت اجتماعی‌اش را آسیب‌پذیر کند. از این منظر، می‌توان شاهد این بود که همبستگی، نابرابری و رنج اجتماعی غالبا در داده‌هایی پدیدار می‌شوند که این پدیده‌ها را به امر فردی یا صرفا اقتصادی تقلیل می‌دهند. به عبارتی دیگر، زبان آماری آنها را از زمینه انسانی‌شان جدا می‌کند. در اینجا اقتصاد در برابر اجتماع قرار ندارد، بلکه پنجره‌ای نیمه‌باز به سوی آن است. اگر از اعداد فراتر برویم و معنا، تجربه و مناسباتی را که پشت آنها پنهان مانده‌اند دوباره به خوانش خود بازگردانیم، خواهیم فهمید همین شاخص‌ها می‌توانند روابنگر دگرگونی جامعه و صورت‌های روزمره جنگ باشند. اما چرا آسیب‌های اجتماعی در لحظه دیده نمی‌شوند؟ دو سازوکار مهم‌وشان در این وضعیت دخیل هستند. نخست، سازوکار زمانی است. مایکل مان به این نکته اذعان می‌کند که جنگ نه‌فقط بودجه را، بلکه کل نظام قدرت اجتماعی را بازآرایی می‌کند. بنابراین آسیب ناشی از جنگ، ساختاری و دامنه‌دار است. راب نیکسون هم در ایده «خشونت آرام» توضیح می‌دهد خشونتی که در زمان پخش می‌شود، در قاب خبری فوری نمی‌گنجد و در آمارهای لحظه‌ای خود را نشان نمی‌دهد، اما در بازه طولانی‌مدت ویرانگر است. هرچند نیکسون این مفهوم را در بستر خشونت زیست‌محیطی توضیح داده است، می‌توان آگاهانه آن را به آسیب‌های اجتماعی جنگ تسری داد. جنگ در لحظه ویرانی‌های خود را نشان می‌دهد، اما آسیب اجتماعی آن سال‌ها بعد و به‌صورت گسترده آشکار می‌شود.

دومین، سازوکار تبیین این وضعیت، سازوکار سیاسی و حقوقی است. آگامبن در بحث «وضعیت استثنائی» توضیح می‌دهد در شرایط اضطراری، حقوق به‌طور موقت معلق می‌شود و یک وضعیت استثنائی دائمی شکل می‌گیرد که در آن حتی بیان و ثبت رنج اجتماعی محدود می‌شود. این یافته برای شرایط جنگ اهمیت دوچندان دارد؛ چراکه وقتی فضای امنیتی تنگ می‌شود، داده اجتماعی تولید نمی‌شود یا سانسور می‌شود و تحلیلگر چیزی برای دیدن پیدا نمی‌کند. در اینجا باید توجه کرد که این دو سازوکار رقیب هم نیستند، بلکه در هم تنیده شده‌اند، با این توضیح که سرکوب اطلاعات خودش یک سازوکار معرفتی است، جایی که داده تولید نشود. امر اجتماعی از میدان مشاهده بیرون می‌رود. بنابراین نه اینکه «اندیشمندان نمی‌دانند» و «نمی‌توانند»، بلکه ترکیب قاب روش شناختی و فشار سیاسی، امر اجتماعی را از حوزه دید بیرون می‌برد.

درنهایت می‌توان گفت آسیب‌های اجتماعی ناشی از جنگ، نه‌تنها از آسیب‌های اقتصادی کمتر نیست، بلکه اغلب دیرتر آشکار می‌شود و سنجش آن نیز دشوارتر است؛ آنچه امروز در قالب کاهش درآمد، کاهش اشتغال، فرسایش سرمایه و اختلال در فعالیت‌های روزمره به عنوان مسئله‌ای اقتصادی توصیف می‌شود، در واقع نشانه‌ای از دگرگونی عمیق‌تر در بافت اجتماعی است. دگرگونی‌ای که به روابط خانوادگی، اعتماد عمومی، احساس تعلق و تصور افراد از آینده راه می‌یابد. اگر این شاخص‌ها صرفا به صورت اعداد و متغیرهای مالی خوانده شوند، معنای انسانی آنها و تجربه کسانی که زیر فشار جنگ زندگی می‌کنند، از نظر دور می‌ماند و در نتیجه، بخشی اساسی از واقعیت اجتماعی را از دست می‌دهیم. پیامدهایی که اکنون به‌سادگی قابل مشاهده یا اندازه‌گیری نیستند، با پایان درگیری لزوما از میان نمی‌روند و ممکن است سال‌ها بعد در هیئت اعتماد از دست‌رفته، خانواده‌ای فرسوده، هویت شغلی ازهم‌گسیخته و نسلی پدیدار شوند. ازاین‌رو، وظیفه تحلیلگران فقط ثبت هزینه‌ها و برآورد خسارت‌های کوتاه‌مدت نیست، بلکه باید شاخص‌های اقتصادی را همچون پنجره‌هایی به سوی وضعیت اجتماع بازخوانی کنند. پیوند میان اعداد و زندگی‌های انسانی را نشان دهند و پیش از آنکه آسیب‌های پنهان به بحران‌هایی ماندگار بدل شوند، زمینه فهم، پاسخ‌گویی و ترمیم را فراهم آورند.

گفت‌وگو با یک روزنامه‌نگار همواره برای من سخت است، این موضوع وقتی پیچیده‌تر می‌شود که خود سوژهٔ درباره شرایط و سختی‌های روزنامه‌نگاری در ایران باشد. «ندا عابد» سال‌هاست به‌لایه‌های روزنامه‌نگاری در درنوردیده و به مدت ۲۸ سال است که مدیرمسئولی نشریه ادبی «آرژا» را بر عهده دارد. یکی از اهدافم در این سال‌ها، گفت‌وگو با روزنامه‌نگاران با گرایش‌های مختلف بوده است؛ چون همیشه آنها سراغ قشرهای مختلف جامعه می‌روند و مشکلات و دردل‌هایشان را رسانه‌ای از خود را درگیر موضوعاتی می‌کنند که حتی ربطی هم به آنها ندارد. اما اقتضای این حرفه همین است، با این حال، کمتر کسی است که سراغ روزنامه‌نگاران

✚ شما سال‌ها کار مطبوعاتی انجام داده‌اید و اخیرا هم بیست‌وهشتمین سال انتشار مجله ادبی «آرژا» را جشن گرفته‌اید. بالطبع ۲۸ سال کار مطبوعاتی، آن‌هم در بخش خصوصی، آسان نیست و طاق‌ت فرساست. حس و حالات چیست؟

من نزدیک ۳۳ سال است کار مطبوعاتی می‌کنم. از ۱۷، ۱۸سالگی کار خبرنگاری را شروع کردم تا اینکه «آرژا» در ۹ دی ۱۳۷۷ مجوز انتشار گرفت. البته پس از هشت سال هم‌زمان دو مجله منتشر می‌کردم که یکی از آنها به دلیل بی‌پولی تعطیل شد، ولی انتشار «آرژا» را تا امروز توانستیم ادامه دهیم. من همواره به عنوان یک خبرنگار افتخار دارم این مسیر شغلی را ادامه می‌دهم. مصاحبه‌هایی را که دوست دارم، در هر شماره مجله دست‌کم یکی از آنها را خودم انجام می‌دهم. بادم می‌آید چهار، پنج سال گذشته ویژه‌نامه‌ای منتشر کردیم درباره حضور چشمگیر خانم‌های خبرنگار در تحریریه‌ها و اینکه چه عواملی باعث شد حضور زنان در عرصه روزنامه‌نگاری پررنگ‌تر شود. سراغ یکی از همکاران مرد قدیمی‌ام که الان سردبیر یکی از روزنامه‌های مطرح است رفتم. موضوع را با ایشان مطرح کردم و با تعجب گفت چرا خودت آمدی؟ گفتم پس چه کسی باید می‌آمد؟ گفت: الان تو مدیرمسئول هستی و باید برای این کار خبرنگاری می‌فرستادی! رفتم چه ربطی دارد. من قبل از هر چیز خبرنگار هستم. به هر حال ماجرای ۲۸ سال خبرنگاری بدون هیچ تعارفی یک‌جور جنون است؛ چون خیلی از نشریاتی که همراه ما شروع کرده بودند، برخی از آنها تعطیل شدند که واقعا تعطیلی هرکدام‌شان قلمب افشرد، زیرا خاموشی هر رسانه، یک ضایعه است و جبران‌شدنی نیست. البته خدا را شکر بعضی‌ها هم نتوانسته‌اند ادامه بدهند؛ چون فضاهای پشتیبانی و حتی اسپانسرری حزب‌های سیاسی را داشتند. این دوستان به هر حال خموشی فکری‌شان به آنها نزدیک بود. البته بد هم نیست، ولی من هیچ‌وقت نتوانستم یا واقع نخواستم در چنین شرایطی قرار بگیرم. من همراه با سردبیر نشریه که از روز اول با هم شروع کردیم، دیدگاهمان این بود که فرهنگ مملکت بحثی کاملا جدی است و با رفتن زیر پرده فلان حزب و فلان دیدگاه سیاسی نمی‌توان کار فرهنگی کرد. البته خیلی سخت است و واقعا قصد شعاردادن ندارم. شاید ما هم باید فکر می‌کردیم کاغذ بهتر و چاپ رنگی بهتر، مخاطب را بیشتر جذب می‌کند. بالاخره با همه سختی‌ها به اینجا رسیدیم. امیدوارم خواندن کمک کند از این به بعد هم بتوانم ادامه دهم.

✚ گفته می‌شود روزنامه‌نگاری با علاقه و عشق آغاز می‌شود، اما ادامه آن به دلیل مشکلاتی که سال‌هاست گریبان‌گیر مطبوعات ما شده‌اند، نوعی شیفگنی و شیدایی را می‌طلبد. اغلب اوقات هم برای برخی‌ها، مطبوعات به سکوی پرشی تبدیل می‌شود در راستای رسیدن به اهداف سیاسی و حزبی‌شان. اما راهی که شما پیموه‌اید، اگر از بیرون نگاه شود، به نظر می‌رسد پشت آن تفکر عقل‌معاشی وجود ندارد. در محیطی که حاکمیت مردانه بر آن غالب بوده، چگونه دوام آورده‌اید؟ تازه چند سالی است می‌شنومیدم فلان روزنامه، سردبیر زن دارد یا تکاپوهایی در این مسیر شاهد هستیم؛ چون واقعا رنسان روزنامه‌نگار تلاش زیادی کرده‌اند.

خب واقعیت این است که مهم‌انگیزه برای انجام هر کاری است. من ابتدا اصلا به عنوان یک کار به انتشار «آرژا» فکر نکرده بودم. انگار نوعی وظیفه همراه با علاقه شخصی بود. با این کار هم بیگانه نبودم و می‌دانستم درآمسدی ندارد، ولی واقعا فکر نمی‌کردم شرایط مطبوعات این‌قدر فاجعه‌بار شود. تصور یک حرکت آهسته و پیوسته را داشتم، اما نه با این حجم از مشکلات که در کشور هم‌روز بر سر راه مطبوعات سبز می‌شوند و البته پیشرفت‌های



فرانک آرتا

روزنامه‌نگار

و به‌طور کلی رسانه‌نگاران برود. حرف و حدیث و خاطرات درباره فضای روزنامه‌نگاری ایران زیاد است. برخی از مسائل قابل



عل عباس‌نوری، مدیرمسئول

«ندا عابد»، مدیرمسئول نشریه ادبی «آرژا» و روزنامه‌نگار در گفت‌وگو با «شرق»:

مشکلات کاغذ همواره وجود دارد

مطرح و گفتنی هستند، اما قطعا یکی از کاستی‌های این گفت‌وگو، «ناگفتنی»‌های آن بود. این گفت‌وگو می‌شد عمیق‌تر و دقیق‌تر شود، اما چون انسان در محدوده جغرافیا و تاریخ قابل تعریف و تحلیل است، پس عمق هر موضوع سبکی به زیست‌جهان و موقعیت زندگی پیرامونی آن دارد. این مصاحبه در شرایط پیش از جنگ ۴۰روزه (جنگ رمضان) انجام شد، اما قطعی اینترنت و مسائل دیگر که همگان می‌دانند، موجب شد امروز منتشر شود. «ندا عابد» دکترای رشته ادبیات و فارسی دارد و هم‌اکنون در دانشگاه نیز تدریس می‌کند. او همچنان پرشور درباره حرفه روزنامه‌نگاری حرف می‌زند.

و به نتیجه‌ای هم نرسیدم. وقتی هم وارد دادگاه شدم، در مقابل عصبانیت دادستان وقت، خونسرد نشستم و گفتم من چیزی ننوشته‌ام. ایشان فریاد می‌زدند یعنی چه که چیزی ننوشته‌اید؟ گفتم لطف کنید و اسم این کتاب را در اینترنت جست‌وجو کنید یا من خودم برایتان کتاب را می‌خرم. حتی در کتابخانه دفترم هم موجود است. تازه من نه، یکی از نویسندگان بزرگ مملکت درباره این موضوع بارها صحبت کرده‌اند. بعد هم خوشبختانه موضوع ختم به خیر شد. اما اعصاب من خیلی به هم ریخت. قدیمی‌ها می‌گفتند «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است». چیزی خدمت شما بگویم؛ شاید تا دو دوره قبل از ریاست‌جمهوری یعنی قبل از دوره آقای رئیسی، هر بار که انتخابات نزدیک می‌شد، دوستان من در مطبوعات رنگ می‌زدند و بعد از احوال‌پرسی به من می‌گفتند نمی‌خواهی مجله‌ات رنگی یا تعداد صفحات آن بیشتر شود؟ پاسخ می‌دادم نه. می‌گفتم ترجیح می‌دهم سیاهوسفید بماند، اما مخاطبانش کنارم بماند. بعد از انتخابات دیگر تماس نمی‌گرفتند. بعد کم‌کم جا افتاد که «آرژا» علاقه‌ای به عضویت در هیچ حزب و گروهی ندارد و فقط فرهنگ ایران برایش مهم است و پس، شماره اول «آرژا» را منتشر کرد. روز برای کار پژوهشی دوره فوق‌لیسانس به کتابخانه دانشگاه تهران رفتم. آن زمان باید در برگه‌دا‌ها به دنبال کارت مربوط به کتاب یا سندی که می‌خواستی می‌گشتی. همین‌طور که یکی‌یکی برگه‌ها را می‌گشتم، ناگهان برگه‌ای دیدم که روی آن نوشته بود «مجله آرژا» و نام مدیرمسئول و سردبیر هم آمده بود و سال انتشارش ... را. خودم فکر کردم اگر قرار بود تا آن روز کار مفیدی کرده باشم، این همان کار باشد تا بعد از ادامه‌اش بدهم و دلم روشن شد با خودم و گفتم همین یک برگه کافی است. امروز هنوز هم من و شما وقتی مثلا مجلاتی مثل «بغض»، «سخن»، «ایران‌شهر» و... را باز می‌کنیم، انبوهی از مطالب فرهنگی و ادبی را می‌بینیم که مثل نوری بر شرایط جامعه آن روز و امروز ایران می‌تابند و این کم چیزی نیست. این کارکرد تاریخی مطبوعات است که من بسیار به آن اعتقاد دارم. البته الان مرجعیتی که ما برای رسانه دنبالش می‌گردیم، دیگر در نشریات کاغذی نیست، اما پیام‌رسانی تاریخی بر دوش نشریات تخصصی همچنان باقی مانده است.

✚ به هر حال آدم باید فرزند زمانه خودش باشد. با وجود آن‌ها مشکلات اقتصادی نشریات کاغذی و با حضور مافیای کاغذ، چرا آن را به شکل آنلاین منتشر نمی‌کنید؟

به دلیل اینکه مخاطب «آرژا» با نشریاتی شبیه آن بیشتر افرادی هستند که خیلی کم در فضای مجازی پرسه می‌زنند. مثلا فرض کنید فلان استاد مسن دانشگاه تهران اگر مسله سر وقت منتشر نشود، تماس می‌گیرد چرا مجله منتشر نشده، و البته مایه خوشحالی است. خدا رحمت کند آقای دکتر محمود عابدیان را که استاد من در دوره کارشناسی ارشد بودند. یاد‌ام است یک بار چک ۱۰۰ هزار تومانی که آن زمان پول هنگفتی بود به دفتر مجله ادا کردند. تعجب کردم. به ایشان رنگ زدم و گفتم دکتر جریان چیست؟ گفتند وظیفه ما این است به نشریات کمک کنیم. تا امروز مجلاتی مثل «آرژا» هنوز به شکل مکتوب منتشر می‌شوند. پس فرزند زمانه خود هستیم. البته نسخه پی‌ی‌اف مجله روی سایت من استاد من در دسترس است که در کتاب‌فروشی‌های آنلاین بالاخره برای سراغ آن می‌روند. ولی مخاطبی که برای مجله کاغذی پول می‌دهد، لذت بوی کاغذ را همچنان دوست دارد. اصلا لمس کتاب کاغذی و خواندن آن لذتی وافر دارد. با این حال مشکلات خرید کاغذ همچنان باقی است.

✚ حتما می‌دانید آرمان‌های نسل دهه‌های ۵۰ و ۶۰ با نسل‌های بعدی خیلی فرق کرده است. از قرار معلوم بسیاری از آرمان‌هایشان با کارت‌های بانکی قابل تغییر هستند. با آنها چه باید کرد؟

برای شما مثالی می‌زنم. زمانی که صادق هدایت کتاب «بوف کور» را در هند نوشت، در واقع سفری به هند رفته بود و موقع برگشت با دستگاه‌های پلی‌کیی قدیمی که دسته آن می‌خردید، اگر اشتباه نکنم ۸۰ نسخه از آن کتاب را راکپی می‌کند و به تهران می‌آورد و به دوستان نزدیکش مثل شهید نورایی، بزرگ علوی و دیگران می‌دهد تا بخواند. هم‌زمان با صادق هدایت ما نویسده‌ای داریم به نام «محمد حجازی» ملقب به «مطیع‌الدوله» که سناتور دربار شاه بود و داستان‌های مثلث عشقی زیاد می‌نوشت مثل کتاب «زبیا» و... . اغلب کتاب‌ها هم عنوان نداشت، من از مادرم شنیدم ظاهرا برای خانم‌های اشرافی و طبقه مرفه آن زمان خیلی جذابیت داشته

و به‌اصطلاح پز خواندن این کتاب‌ها را به یکدیگر می‌دادند. چون سرگرمی‌های آن زمان هم محدود و بالاخره خواندن این کتاب‌ها یک جور ژست بوده، هیچ‌کدام از کتاب‌های حجازی زیر ۴۰۰، ۵۰۰ صفحه نیست و همگی با جلد اعلا منتشر می‌شدند. یعنی الان در هر کتابخانه‌ای دنبال آن بگردید، همگی جلد‌های شیک و شمساگران بالا دارند. حالا اگر شما همین جاربوه‌روی دوربین از مخاطبان پی‌رسید صادق هدایت را می‌شناسید یا مطیع‌الدوله حجازی را، بدون شک همگی صادق هدایت را می‌شناسند. پس باور کنیم که زمان، به‌ویژه در عرصه فرهنگ، غربالگر بسیار بی‌رحمی است. این نسلی که ما درباره آن صحبت می‌کنیم، به‌اصطلاح خوره کتاب نیستند، اما دست‌کم می‌دانند چه می‌خوانند. اما خیلی از ما‌ها اسیر این بودیم که دیگران چه می‌خوانند. از خوبی‌های نسل فعلی این است که می‌داند چه می‌خواهد. پی‌خواسته‌اش می‌رود؛ حالا یا زمین می‌خورد یا پیشرفت می‌کند.

✚ حرف شما درست است، اما اگر جامعه‌شناسانه به این موضوع نگاه کنیم، هرکار فرهنگی-هنری زمان بر است. اما در کشورهای توسعه‌یافته همیشه روزنامه‌نگاران و رسانه‌ها نقش سازنده‌ای دارند و اصلا تاریخ را می‌نویسند. چقدر روزنامه‌نگاری ایران در حال حاضر می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؟

عکسش این است که ما همواره زیر فشار کار کرده‌ایم. یعنی آن کسی که بلد است چیزی را بنویسد ولی به او ایراد می‌گیرند، توانمندتر از آن کسی است که در آزادی مطلق صبح از خواب بلند می‌شود و در مثلا «نیویورک تایمز» تیر می‌زند و فلان سناتور را جابه‌جا می‌کند. اما اینکه الان ما در مطبوعات و رسانه‌ها مرجعیت نداریم به دو علت است: یکی سانسوری که بالاخره حاکم است و دوم شاید از ریسک‌ناپذیری مدیران نشریات و خبرگزاری‌ها ناشئت می‌گیرد. ضمن اینکه ایرادی که به همین روزنامه «شرق» می‌توانم داشته باشم شاید این است که دو صفحه وسط روزنامه را با فونت ریز-صاحبه‌ای تخصصی از فلان شخصیت فرهنگی منتشر می‌کند که معمولا هم همه مخاطبان روزنامه آن را نمی‌خوانند و رد می‌شوند. در حالی که مصاحبه‌هایی چنین طولانی و تخصصی کار نشریات تخصصی است. روزنامه باید همین مصاحبه را در حد دو ستون منتشر کند. روزنامه «شرق» اگر این کار را می‌کند به این دلیل است که شاید رسالتی برای خود قائل است. شما حتما می‌دانید تعداد نشریات ادبی ما خیلی کم است و دارد جای آن را بر می‌کند. پس یعنی هرچیزی سر جای خودش نیست. ضمن اینکه «شرق» مجبور است در فقدان حضور نشریات اجتماعی، سیاسی و اتفاقات روزمره به چنین کارهایی دست بزند.

✚ من همیشه تفاوت‌ها و شباهت‌های سینما و مطبوعات را مثال زدم. برای مثال سیاست‌گذاران چند سالی است روی سینما سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده‌اند و دست‌مزد‌ها را بالا برده‌اند. اصلا در کل مملکت دست‌مزد‌های همه‌چیز بالا رفته جز مطبوعات. اگر هم آگهی تبلیغاتی می‌دهند، مبلغ آن قدر زیاد نیست که بتوان روی آن حساب کرد. اصلا تزریق چنین پول‌هایی برای مطبوعات بسیار ناچیز هستند. خانم عابد، نشریه شما در یک حیطه خاص کار می‌کنید که نقد‌هایتان به آثار فرهنگی خیلی هزینه‌زا نیست، اما روزنامه‌ها چنین نیستند. روزنامه در همه زمینه‌ها ورود می‌کند که هرکدام داستان خودش را دارد؛ اما بحث من چیز دیگری است. من می‌گویم با همه مشکلات چقدر رزسان می‌توانند در عرصه مجله‌داری و روزنامه‌داری تاب‌آوری داشته باشند؟

تا همین چهار، پنج سال پیش، من شب‌های عید سه، چهار بار ۲۰ روز مانده به عید در زیرزمین‌های ظهیرالاسلام با دست‌چکم راه می‌افتادم تا بتوانم در قیمت‌ روز و مناسب کاغذ بخرم، کاغذی که نبود یا اگر هم بود برای خود چسبمی‌ها بود و یک دو بار هم آن آقای کاغذفروش رفتار خوبی نکرد و او یک جک را با بهره دیرکردش مطالبه کرد تا دو روز بعد کاغذ را بدهد و خلاصه خیلی از موضع بالا رفتار کرد و من ناچار بودم به خاطر مجله سکوت کنم، در حالی که در حالت عادی مطابق شخصیتش با او رفتار می‌کردم، بار یک حتی کیفم در یکی از کوچه‌های ظهیرالاسلام سرقت کردند و شب این اتفاقات بارها برایم افتاده است، ولی اگر هرکدام از ما در جایگاه معاون مطبوعاتی قرار بگیریم، به دلیل اینکه سالیان سال خبرنگار بودیم –حالا چه مرد و چه زن- این مشکلات و تنگنا‌ها را بهتر می‌شناسیم. یا اگر در هیئت نظارت بر مطبوعات افراد دردآشنا باشند دیگر مرتب نمی‌گویند فلان روزنامه یا نشریه باید بابت انتشار فلان عکس حساب پس بدهد. یک خاطره جالب برایتان بگویم. من دو بار وقتی مجله به چاپخانه بوده که در شرایط نا مناسب با شخصیت مصاحبه کرده بودیم، بعد همان شخص با خبرگزاری خارجی گفت‌وگو کرده بود و مثلا درباره موضوعی اعلام موضع می‌کرد، مجبور می‌شدمم به چاپخانه رنگ بزنم و بگویم چسب مجله را باز کنید و فلان گفت‌وگو را دربیابید و به‌سرعت مطلبی تهیه و جایگزین می‌کردم، در حالی که آن آدم دو روز پیش مغفور نبود. پس مهم نیست که مرد یا زن باشد، مهم این است در جایگاه مصاحبه‌ای فضای مطبوعات را بشناسی. پس من در این باره با نگاه جستیتی شما چندان موافق نیستم.

✚ من بچشم این است که از دل کمیت، کیفیت حاصل خواهد شد. بالاخره زنان باید در حیطه مسئولیتی وارد شوند تا بعدها به مدیران قابلی تبدیل شوند. زمانی بود که حتی در مجله کسی نمی‌گفتید که زنان راننده کامیون هستند، ولی الان وارد عرصه‌هایی شده‌اند که قبالا مردان برایشان تصمیم می‌گرفتند. نگاه امروز حاصل تلاش زنانی است که در این مسیر هزینه داده‌اند. چون وقتی مسائل زنان درنظر گرفته شود، حتی درردیف بودجه این مسائل لحاظ می‌شود. مثلا مردان در محیط‌های کاری خیلی همراه هم هستند و وقتی مشکلی برایشان پیش می‌آید بلافاصله از هم دفاع می‌کنند. ولی وقتی برای زنی مشکلی پیش می‌آید، زن‌ها باید به چندین جا پاسخ دهند و به‌اصطلاح از هم دفاع نمی‌کنند یا نمی‌توانند پشت هم باشند؛ چون سیستم با آنها همراه نیست.

من بارها به این موضوع برخورد کردم. اگر آقایی چه داخل حوزه مطبوعات یا غیر مطبوعات سمی را بپذیرد، حتما طرف چهار، پنج ماه بعد از تصدی یکی از کارهایی که انجام می‌دهد این است که با یک ویژه‌نامه درباره خاتمه منتشر می‌کند یا برای خانم‌های محل کارش هدیه‌ای ویژه تدارک می‌بیند. یعنی در واقع خانم‌ها در موارد بسیار ابرار پیشرفت کار می‌شوند. یعنی همگی بارها ابرار آمار‌های پیش‌برنده آقایان شدیم و این از جهتی بد است. اما سؤال شما این بود که حضور خانم‌ها بهتر است که من گفتم. نهایتا با تفکر آزاد موفقم.

گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید